

شناسنامه آثار

نام و نام خانوادگی	کد پرسنلی (برای دبیران)	استان	شهرستان	ناحیه / منطقه	مدرسه	رشته تدریس / پایه تحصیلی	عنوان آموزه

پیوست شماره ۱ (بیت‌های پیش‌نهادی)

دیباچه
ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری خواب نوشین بامداد رحیل / بازدارد پیاده را ز سبیل
باب اول: در سیرت پادشاهان
تا مرد سخن نگفته باشد / عیب و هنرش نهفته باشد سگ اصحاب کهف روزی چند / پی نیکان گرفت و مردم شد بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش زیک گوهرند چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار تو کز محنت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی ای شکم خیره به نانی بساز / تا نکنی پشت به خدمت دو تا
باب دوم: در اخلاق درویشان
هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد / بی‌گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد خوش است زیر مغیلان به ره بادیه خفت / شب رحیل ولی ترک جان نباید گفت به غدر و توبه توان رستن از عذاب خدای / ولیک نمی‌توان از زبان مردم رست
باب سوم: در فضیلت قناعت
نه چندان بخور کز دهانت برآید / نه چندان که از ضعف جانت برآید هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طایی نبرد گفت چشم تنگ دنیا دار را / یاقناعت پر کند یا خاک گور
باب چهارم: در فواید خاموشی
سخن را سرست ای خردمند و بن / میاور سخن در میان سخن خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش / نگوید سخن تا نبیند خموش گر تو قرآن بدین نمط خوانی / ببری رونق مسلمانی

باب پنجم: در عشق و جوانی
دلارامی که داری دل دراو بند / دگر چشم از همه عالم فروبند تو را تا قدر خویشتن باشد / پیش چشمت چه قدر من باشد؟ آهوی پالهنک در گردن / نتواند به خویشتن رفتن
باب ششم: در ضعف و پیری
خواجه در بند نقش ایوان است / خانه از پای‌بست ویران است چون پیر شدی ز کودکی دست بدار / بازی و ظرافت به جوانان بسپار چه خوش گفت زالی به فرزند خویش / چو دیدش پلنگ‌افکن و پیلتن گر از عهد خردیت یاد آمدی / که بیچاره بودی در آغوش من نکردی در این روز بر من جفا / که تو شیرمردی و من پیرزن
باب هفتم: در تأثیر تربیت
پادشاهی پسر به مکتب داد / لوح سیمینش بر کنار نهاد بر سر لوح او نبشته به زر / جور استاد به که مهر پدر چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن / که می‌گویند ملاحان سرودی اگر باران به کوهستان نبارد / به سالی دجله گردد خشک رودی بوریا با فاف اگرچه بافنده‌است / نبرندش به کارگاه حریر جور دشمن چه کند گر نکشد طالب دوست / گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم‌اند اگر ژاله هر قطره‌ای دُر شدی / چو خرمهره بازار از او پُر شدی
باب هشتم: در آداب صحبت
علم چندان که بیش‌تر خوانی / چون عمل در تو نیست نادانی خامشی به که ضمیر دل خویش / با کسی گفتن و گفتن که مگوی سخنی در نهان نباید گفت / که بر انجمن نشاید گفت پیش دیوار آن‌چه گویی هوش دار / تا نباشد در پس دیوار گوش بشوی ای خردمند از آن دوست دست / که با دشمنانت بود هم‌نشست درشتی و نرمی به هم در به است / چو فاصد که جراح و مرهم نه است درشتی نگیرد خردمند پیش / نه سستی که نازل کند قدر خویش بسیج سخن گفتن آن‌گاه کن / که دانی که در کار گیرد سخن گر سنگ همه لعل بدخشان بودی / پس قیمت لعل و سنگ یکسان بودی یا مکن با پیلانان دوستی / یا طلب کن خانه‌ای در خورد پیل ترحم بر پلنگ تیز دندان / ستم‌کاری بود بر گوسفندان